آوازی بگوش من رسید در پی آواز رفتم دیدم مرد جادیه با شتاب کعبه در آویخته
است و می گوید سعدی است ندری یا حبیبی ۞ من حبیبی است لدی
و یحول الجسم والدمع ۞ بین جفان بستر وقه ۞ کنت ابکی حتی ضاق
بالکتمان صدری ۞ بیک جاءت شدم و از درد وی گریان شدم پس گفت
آهی و سیدی و مولای یحبک لا الا عفرتی ۞ گفتم ای جاریه ترا این بس نیست
که وی محبتی لک که میگویی یحبک لی چه میدانی که او ترا دوست میدارد گفت مر
خدایا بندگان هستند که ایشان را دوست میدارد پس ایشان وی را دوست می دارند
نشنیده قول الله تعالی را که گفت فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه محبت وی
مر ایشان را سابق است بر محبت ایشان مرو را گفتم ترا بس ضعیف و نحیف می بینم مگر
بیماری گفت نظم محبا الله فی الدنیا علیل ۞ تطاول سقمه فدواه
کذا من کان للباری محبا ۞ یهیم بذکره حتی یراه ۞ پس مرا گفت بالین
مگر بنگریستم هیچکس ندیدم روی بوی کردم و بزانین ندیدم ندانستم کجا رفت
جاریه محبوله رحمها الله تعالی و همه ذوالنون گوید قدس سره که مرا جاریه
صفت کرد متعبده از حال وی خبر پرسیدم گفتند در دیر خرابست بآن دیر در آمدم
کنیزک دیدم ضعیف جسم که بیخوابی شب در وی اثر کرده بود بر وی سلام کردم
جواب داد گفتم ای جاریه در مسکن نصاری می باشی گفت سر بردار غیر خدای تعالی
در هر دو سرای می بینی گفتم هیچ وحشت تنهایی نمی یابی گفت از من دور شو ای

صنوز در یا شد که بسیار در خدای تعالی گرد می
گد ایشان را دوست میدارد و ایشان وی را دوست
میدارند زیرا که محبت حق سبحانه سبب است
مر محبت ایشان را و سبب سابق است بر سبب
و لهذا در ذکر مقدم کرد

کذا من کان یعنی چنین است حال کسی که
محب باوست سبحانه در یاد وی حیران می باشد
تا به بیند و برا میبیند تا که بیرون
محبوله محبت خدای تعالی در دل در دنیا مرضیست
که بیماری وی تمادی است و دوای مرض
محبت است

دل مرا از لطایف حکمت خود و محبت چنان پر کرده است و بشوق دیدار خود بر من
گماشته که در دل خود هیچ موضع از برای غیر وی نمی یابم گفتم ترا حکیمه می بینم مرا بیرون
آر از این تنگی و راه راست بر من بگشای گفت ای جوان مرد تقوی زاد راه خود ساز
و زهد طریق خود و ورع بادیه خود و سلوک کن در طریق خاکیان تا برسی بدری
که نه حجاب بینی آنجا و نه بواب خازنان خود را بفرما بدیک در هیچ کار نافرمانی تو نکند
امرأة اخری رحمها الله تعالی در تاریخ امام یافعی رحمه الله از یکی از مشایخ
روایت کرده است که زنی در نواحی مصر سی سال بر یک جای اقامت کرد که در سرما
و گرما از آنجا نرفت و درین سی سال هیچ نخورد و هیچ بنا شامید امرأة اخری
رحمها الله تعالی و هم امام یافعی در کتاب روض الریاحین آورده است که یکی
ازین طایفه گفت که در نواحی مصر زنی دیدم واله و حیران سی سال بر دو پای ایستاده
بود در زمستان و تابستان نه بشب نشست و نه بروز از آفتاب و باران و برف
پناهی نبود و ثیابها کرد وی در می آمدند امرأة اخری رحمها الله تعالی
و هم امام یافعی در تاریخ خود از یکی از علما نقل کرده که گفت در خوارزم زنی دیدم
که زیادت از بیست سال هیچ نخورده بود و هیچ بنا شامیده جاریة حبشیة
رحمها الله تعالی شیخ محی الدین عبد القادر گیلانی قدس الله تعالی روحه فرموده
است که اول بار که از بغداد عزیمت حج کردم بر قدم تجرید و هنوز جوان بودم
و تنها میرفتم شیخ عدی ابن مسافر مرا پیش آمد و وی نیز جوان بود و پرسید

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)